

راهنمای بریتانیکا در معرفی
تأثیرگذارترین شخصیت‌های
تاریخ

فیلسوف تأثیرگذار تاریخ

به کوشش
برایان دوايگنان
برگردان
شهین احمدی

عنوان و نام پدیدآور	: ۱۰۰ فیلسوف تأثیرگذار تاریخ: (راهنمای بریتانیکا در معرفی تأثیرگذارترین شخصیت‌های تاریخ) / به کوشش برایان دوايگنان؛ برگردان شهین احمدی.
مشخصات نشر	: تهران: معین، ۱۳۹۵.
مشخصات ظاهری	: ۴۶۴ ص.
شابک	: 978-964-165-164-2
وضعیت فهرست‌نویسی	: فیپا.
یادداشت	: عنوان اصلی: The 100 most influential philosophers of all time, 2010.
عنوان دیگر	: راهنمای بریتانیکا در معرفی تأثیرگذارترین شخصیت‌های تاریخ.
عنوان گسترده	: ۱۰۰ فیلسوف تأثیرگذار تاریخ.
موضوع	: فیلسوفان - سرگذشت‌نامه
موضوع	: Philosophers
موضوع	: فلسفه
موضوع	: Philosophy
شناسه افزوده	: دویگنان، برایان، ویراستار
شناسه افزوده	: Duignan, Brian
شناسه افزوده	: احمدی، شهین. ۱۳۳۱ - مترجم
شناسه افزوده	: دایرةالمعارف بریتانیکا
شناسه افزوده	: Encyclopedia Britanica, Inc
رده‌بندی کنگره	: B۱۰۴/ص۴ ۱۳۹۵
رده‌بندی دیویی	: ۱۰۹/۲
شماره کتابشناسی ملی	: ۴۳۱۰۲۰۶

۱۰۰ فیلسوف تأثیر گذار تاریخ

(راهنمای بریتانیکا در معرفی تأثیر گذارترین شخصیت‌های تاریخ)

به کوشش

برایان دو ایگنان

برگردان

شهین احمدی



انتشارات معین



روبروی دانشگاه تهران، فخر رازی، فاتحی داریان، پلاک ۳،
صندوق پستی ۷۷۵-۱۳۱۴۵ تلفن: ۶۶۴۰۵۹۹۲ و ۶۶۹۷۷۳۷۲
www.moin-publisher.com
info@moin-publisher.com

به کوشش: **برایان دو ایگنان**

۱۰۰ فیلسوف تأثیرگذار تاریخ

برگردان: شهین احمدی

چاپ اول : ۱۳۹۶

شمارگان : ۲۰۰ نسخه

صفحه آرا : زهره افتخاری

مصحح : خانم انصاری

لیتوگرافی : صدف - چاپ : مهارت

تمامی حقوق این اثر برای ناشر و مترجم محفوظ است.

تلفن مرکز فروش : ۶۶۴۱۴۲۳۰ - ۶۶۹۶۱۴۹۵

قیمت : ۳۵۰۰۰ تومان

فہرست

۹۲.....	ناگار جونا.....	۹.....	مقدمہ.....
۹۵.....	پلوٹینوس.....	۱۹.....	فیثاغورث.....
۹۸.....	سکستوس امپریکوس.....	۲۲.....	کنفسیوس.....
۱۰۰.....	سن آگوستین.....	۳۰.....	ہراکلیتوس.....
۱۰۶.....	ہیپاتیا.....	۳۲.....	پارمنیدس.....
۱۰۹.....	آنیسیوس مانلیوس سورینوس یوئسیوس.....	۳۳.....	زنون الیائی.....
۱۱۳.....	سانکارا.....	۳۶.....	سقراط.....
۱۱۶.....	یعقوب بن اسحاق صباح الکندی.....	۴۴.....	دمکریٹوس.....
۱۱۸.....	فارابی.....	۴۸.....	افلاطون.....
۱۲۱.....	ابن سینا.....	۶۰.....	ارسطو.....
۱۲۵.....	رامانوجا.....	۶۹.....	منسیوس.....
۱۲۸.....	ابن جبیرول.....	۷۱.....	چوانگ تسہ.....
۱۳۱.....	سنت انسلم کانتربری.....	۷۳.....	پیرون الیسی.....
۱۳۴.....	محمد غزالی.....	۷۵.....	اپیکور.....
۱۳۶.....	پیٹر آبلار.....	۷۹.....	زنون سیتیومی.....
۱۴۱.....	ابن رشد.....	۸۲.....	فیلوجودایوس.....
۱۴۴.....	تسو شی.....	۸۶.....	اپیکتتوس.....
۱۴۸.....	موسی بن میمون.....	۸۸.....	مارکوس اورلیوس.....

۱۵۳..... ابن عربی	۲۸۴..... جان استوارت میل
۱۵۶..... شین ران	۲۸۹..... سورن کی‌یرکگارد
۱۶۰..... سن توماس آکوئیناس	۲۹۵..... کارل مارکس
۱۶۶..... جان دانس اسکوتوس	۳۰۲..... هربرت اسپنسر
۱۷۱..... ویلیام آکامی	۳۰۶..... ویلهلم ديلتای
۱۷۵..... نیکولو ماکیاولی	۳۰۸..... ویلیام جیمز
۱۸۱..... وانگ یانگ مینگ	۳۱۲..... فریدریش نیچه
فرانسيس بیکن، ویکونت سنت آلبن،	۳۲۰..... فرگه، فریدریش لودویگ گوتلوب
۱۸۳..... بارون ورولام	۳۲۳..... ادموند هوسرل
۱۸۹..... توماس هابز	۳۲۸..... آنری برگسون
۱۹۵..... رنه دکارت	۳۳۱..... جان دیویی
۲۰۴..... جان لاک	۳۳۵..... آلفرد نورث وایتهد
۲۱۶..... بندیکت اسپینوزا	۳۴۰..... بندیتو کروچه
۲۲۳..... لایب نیتس، گوتفرد ویلهلم	۳۴۳..... نیشیدا کیتارو
۲۲۷..... جیامباتیستا ویکو	۳۴۵..... برتراند راسل
۲۳۱..... جورج برکلی	۳۵۶..... جی. ای. مور
۲۳۶..... منتسکیو	۳۵۸..... مارتین بوبر
۲۴۱..... دیوید هیوم	۳۶۴..... لودویگ ویتگنشتاین
۲۴۶..... ژان ژاک روسو	۳۷۲..... مارتین هایدگر
۲۵۴..... ایمانوئل کانت	۳۷۸..... رودلف کارنپ
۲۶۱..... موزس مندلسون	۳۸۵..... سر کارل پوپر
۲۶۵..... کندرسه	۳۸۷..... آدورنو، تیودور ویزنگروند
۲۶۸..... جرمی بنتام	۳۸۹..... ژان پل سارتر
۲۷۰..... هگل، گيورگ ویلهلم فریدریش	۳۹۴..... هانا آرنٹ
۲۷۷..... آرتور شوپنهاور	۳۹۸..... سیمون دو بوآر
۲۸۱..... اگوست کنت	۴۰۱..... کواین، ویلارد ون اورمن

۴۳۳.....	سر برنارد ویلیامز.....	۴۰۴.....	سر ا. جی. آیر.....
۴۴۲.....	ژاک دریدا.....	۴۱۰.....	ویلفرد سلارز.....
۴۴۶.....	ریچارد رورتی.....	۴۱۳.....	جان رالز.....
۴۴۹.....	ریچارد نوزیک.....	۴۱۷.....	توماس کوهن.....
۴۵۵.....	سایول آرون کریپکه.....	۴۲۰.....	میشل فوکو.....
۴۵۸.....	دیوید کلاگ لوئیس.....	۴۲۵.....	نوام چامسکی.....
۴۶۱.....	پیتر سینگر.....	۴۲۹.....	یورگن هابرماس.....

مقدمه

زندگی با یک کتابچه راهنما همراه نیست. همه به یک شکل به دنیا می‌آیند، عریان و ناآگاه، به حال خود رها می‌شوند تا به شیوه خود به درکی از معماهای هستی‌شان برسند. همین که کودک بزرگ می‌شود، به بلوغ می‌رسد و به حد کافی می‌آموزد، طبعاً شروع می‌کند به مطرح کردن سؤال‌هایی. دنیا - کهکشان - چگونه به وجود آمد؟ چرا من اینجا هستم؟ هدف من در زندگی چیست؟ پس از مرگم چه اتفاقی می‌افتد؟ تلاش برای شناخت و درک معنا از همان ابتدای تاریخ بشریت آغاز شد. در دوران باستان، یونانی‌ها برای پاسخ دادن به بسیاری از سؤال‌های اساسی درباره زندگی، نظام پیچیده‌ای از خدایان و الهه‌های اسطوره‌ای به وجود آوردند.

اما کسانی هم بودند که با این توضیح که هر رویداد مهم انسانی، از زندگی تا مرگ، توسط خدایان دیکته می‌شود، راضی نمی‌شدند. کسانی چون افلاطون (۳۷۴-۴۲۹ پیش از میلاد)، سقراط (۳۹۹-۴۶۹

پیش از میلاد)، و ارسطو (۳۲۲-۳۸۴ پیش از میلاد) نگرش‌های عقلایی‌تر را ترجیح می‌دادند. سال‌ها پیش از عصر علم مدرن، این فلاسفه سعی کردند با استفاده از عقل و منطق علت و چگونگی رویدادها را، به شکلی که اتفاق می‌افتد، بفهمند و در جهانی که غالباً خطرناک و پر آشوب و هرج و مرج بود، به نوعی نظم و امنیت برسند. آنها باورهای عموماً پذیرفته‌شده را زیر سؤال بردند، مورد واکاوی قرار دادند و از پذیرش آن امتناع کردند. همین‌ها بودند که با آموزه‌های خود ستون فلسفه یونان باستان شدند.

نظریه‌های هستی، معرفت و اخلاق از زمان یونان باستان مورد بحث بوده و به پیش برده شده است. با گذر از صفحات این کتاب، خواننده ایده‌هایی را که به تاریخ فلسفه شکل داد، و مردان و زنانی را که به این ایده‌ها جان بخشیدند، خواهد شناخت. علاوه بر افلاطون و سقراط، ارسطو، توماس آکویناس، رنه دکارت، آرتور شوپنهاور، ژان پل سارتر و سیمون دوبووار تنها معدودی از چهره‌های درخشان فلسفه هستند که نام‌شان در این کتاب آمده است.

به ساده‌ترین زبان، فلسفه یعنی فکر کردن. رنه دکارت (۱۵۹۶-۱۶۵۰)، فیلسوف فرانسوی، تمامی هستی‌اش را چنین تعریف کرد: «من فکر می‌کنم، پس هستم.» مفهوم یک فیلسوف مشغول به کار اثر مشهور آگوست رودن، مجسمه ساز فرانسوی را به یاد می‌آورد، اندیشه‌گر، تندیس مردی که دست زیر چانه خود گذاشته و سخت در

اندیشه است. کار فیلسوف اما بسی بیش از فکر کردن و سؤال کردن است. فیلسوفان درگیر بحث‌های اساسی درباره طبیعت، جامعه، علم، روانشناسی و اخلاق می‌شوند. نظریات انتقادی درباره نحوه زندگی مردم، و این‌که چگونه باید زندگی کنند، ارائه می‌دهند.

در فلسفه ۳ حوزه مهم پژوهش را می‌توان تفکیک کرد. اولین حوزه هستی‌شناسی است که به مطالعه هستی می‌پردازد - درباره هر چیزی که واقعی است. برخی از نخستین فیلسوفان هستی انسان را به عناصر طبیعی، خاک، هوا، آتش و آب نسبت می‌دادند. هراکلیتوس، فیلسوف یونانی که حدود ۵۰۰ سال پیش از میلاد مسیح زندگی می‌کرد، بر این باور بود که آتش آن ماده اصلی است که همه چیز را به هم پیوند می‌دهد. نیروهای مخالف برافروزنده آتش و خاموش‌کننده آن به جهانی که در غیر این صورت بی‌نظم و آشفته بود، نظم و تعادل می‌دهند.

دمکریتوس، دیگر فیلسوف یونانی (۴۶۰ - ۳۷۰ ق.م.) اساس زندگی را در عنصری کاملاً متفاوت می‌دید - اتم یا ذره. او معتقد بود نه تنها تمامی جهان از اتم تشکیل می‌شود، بلکه هر گونه تغییر یا رویدادی در جهان نتیجه حرکت اتم‌هاست (او ناآگاهانه پایه فیزیک مدرن را کشف کرده بود). دمکریتوس بنا را بر آن می‌گذاشت که چون اتم‌ها را نمی‌توان به وجود آورد یا نابود کرد، هیچ چیز (و هیچ کس) نمی‌تواند به معنای مطلق کلمه بمیرد.

فیلسوفان دیگری هم ادعا کرده‌اند مبنای همه چیز عناصر نیست، بلکه ریاضیات است. فیثاغورث (۵۷۰-۴۹۰ ق.م.)، که دانش‌آموزان دبیرستانی با قضیه مثلث قائم‌الزاویه ($a^2 + b^2 = c^2$) یا قضیه فیثاغورث، با نام او آشنا هستند، بر این باور بود که اعداد به هر چیزی که وجود دارد یک نظم و همگونی زیربنایی می‌دهند.

در پاسخ به سؤال هستی، فلسفه و مذهب غالباً در تداخل و تعارض قرار می‌گیرند. برخی فیلسوفان قویاً به ایده‌آل مذهبی خدا به عنوان همه چیز معتقدند. آنها از فلسفه برای اثبات وجود خدا استفاده کرده‌اند. سنت انسلم، اسقف کانتربری (۱۰۳۳-۱۱۰۹ م.) استدلال می‌کرد که خدا باید وجود داشته باشد، زیرا برای انسان‌ها غیر قابل تصور است که بزرگ‌ترین هستی ممکن وجود نداشته باشد. سنت آگوستین (۳۵۴-۴۳۰ م.) ادعا می‌کرد که انسان‌ها تنها از طریق تفکر و عبادت، و ارتباط با خداست که به نیکبختی واقعی می‌رسند.

متفکران دیگری از فلسفه برای هدف دیگری استفاده کرده‌اند - به چالش کشیدن ایده‌های دین و خدا. فیلسوف و متکلم دانمارکی، سورن کی یرکگارد (۱۸۱۳-۱۸۵۵) بر این باور بود که بالاترین وظیفه هستی انسان آن است که در یک معنای اخلاقی و مذهبی خودش بشود. او در جاهایی ایمان را غیرعقلایی می‌دانست و می‌گفت مردم باید به خاطر سرنوشت خود مسئولیت شخصی به‌عهده گیرند و نه این که صرفاً دیگران را دنبال کنند.

دین و فلسفه، آنجا که به دنبال منشأ هستی انسان می‌گردند، بر سر مضمون دیگری نیز اختلاف نظر دارند- روح. بنا به برخی باورهای مذهبی جسم تنها مظلوفی است که به طور موقت جوهر یک فرد، یا به عبارتی روح و روان او را در خود جای می‌دهد. پس از مرگ (اگر آن فرد در زندگی رفتار خوبی داشته)، ظاهراً روحش به مکان بهتری می‌رود، جایی که در ادیان مسیحی - یهودی «بهشت» نامیده شده است. فلاسفه از مقصد و سفر روح برداشت‌های دیگری دارند. افلاطون روح را ابدی و فناپذیر می‌دانست، در حالی که باروخ اسپینوزا (۱۶۷۷-۱۶۳۲) معتقد بود با مرگ جسم، روح نیز می‌میرد. اعتقاد ژان پل سارتر، فیلسوف اگزیستانسیالیست فرانسوی (۱۹۸۰-۱۹۰۵) بر این بود که خدایی وجود ندارد، و بنابراین انسان‌ها برای هدف خاصی طراحی نشده‌اند. به باور او، تنها چیزی که حقیقتاً وجود دارد نحوه پدیدار شدن چیزها در مقابل ماست، یا برداشت ما از چیزها.

دومین حوزه پژوهش فلسفی معرفت‌شناسی است، که مطالعه معرفت را در بر می‌گیرد - آنچه را می‌دانیم چطور می‌دانیم. شاید به نظر برسد کسانی که همیشه نشسته‌اند و دارند فکر می‌کنند خیلی می‌دانند. در حالی که فیلسوفان هرچه بیشتر فکر و تعمق کردند، بیشتر فهمیدند که واقعاً چقدر کم می‌دانند. این مسأله سؤال‌هایی را در رابطه با خود دانش و منشأ آن مطرح کرد. سقراط از معتقدان سرسخت به

این مسأله بود که مردم آنقدر که ادعا می‌کنند نمی‌دانند. سقراط در گیج کردن شاگردانش با مطرح کردن سؤال‌های دارای جواب‌های متناقض استاد بود، تا جایی که روش او به روش سقراطی معروف شده است. سقراط از شاگردانش می‌پرسید «دانش چیست؟» یا «فضیلت چیست؟» سپس شروع به کاویدن پاسخ‌های آنان می‌کرد تا جایی که آنها درک خود را از موضوع مورد پرسش زیر سؤال می‌بردند و در آن تردید می‌کردند. در یکی از این مکالمات که در کتاب جمهور افلاطون آمده، سقراط آگاتون، نماینده‌نویس یونانی را در مورد پاسخ‌هایش به سؤال‌هایی درباره هوس و عشق چنان بیرحمانه به چالش می‌کشد که سرانجام آگاتون با تغییر موضع خود شکست را می‌پذیرد و می‌گوید: «سقراط معلوم شد که من نمی‌دانستم چه می‌گویم.»

این که چگونه به شناخت می‌رسیم هم موضوع بحث و جدل‌های فراوان در میان فیلسوفان بوده است. در حالی که افلاطون معتقد بود انسان‌ها با میزانی از آگاهی درباره ایده‌آل (مثل) واقعیت به دنیا می‌آیند (و این وظیفه فیلسوف است که به آنها نشان دهد چگونه بر اساس واقعیت زندگی کنند)، جان لاک (۱۷۰۴-۱۶۳۲) معتقد بود که کودکان ذهنی کاملاً پاک دارند، و در انتظارند تا دانشی از طریق تجربه و مشاهده بیاموزند. فرانسیس بیکن (۱۶۲۶-۱۵۶۱) بر اهمیت مشاهده تأکید داشت. در واقع، او می‌گفت همه فیلسوفان پیش از او با تمرکز بر کلمات، به جای تجربه کردن، به راه خطا رفته‌اند. برخورد

تجربی بیکن با مسأله دانش شالوده شیوه علمی مدرن را ریخت. با این حال برخی از فیلسوفان اعتبار مشاهده را زیر سؤال برده، و استدلال می‌کردند مردم همیشه نمی‌توانند به حواس خود اعتماد کنند. پیرون اهل الیس (۳۶۰-۲۷۰ ق.م.) و پیروان شک‌گرای او بر این باور بودند که حقیقت غیر قابل شناخت است، و بنابراین هیچ چیز آن طور که به نظر می‌رسد نیست. اگر آنچه را می‌بینیم، می‌شنویم، استنشاق می‌کنیم و یا حس می‌کنیم نتوانیم باور کنیم، چطور می‌توانیم به هر چیزی اطمینان کنیم؟ آنچه را فکر می‌کنیم داریم در زندگی تجربه می‌کنیم، ممکن است چیزی جز یک رؤیا نباشد.

آخرین حوزه از سه حوزه پژوهش‌های فلسفی اخلاق است، یا مطالعه ارزش‌ها، و به عبارت ساده‌تر تصمیم‌گیری درباره این‌که چه کاری درست و چه کاری نادرست است. خصلت نوع بشر اساساً برای فیلسوفان چالشی بزرگ بوده است. انسان‌ها ذاتاً خوبند؟ بد هستند؟ یا چیزی بین این دو؟ آیا خصلت انسان از پیش و توسط یک هستی مافوق طبیعی تعیین می‌شود یا به انتخاب شخص بستگی دارد؟ این سؤال‌های اخلاقی برای نظام‌های حکومتی و قضایی هم اهمیتی محوری دارد، مشخص می‌کند که مردم چطور باید در جامعه با هم زندگی کنند، و کسانی که شیوه «درست» رفتاری را رعایت نمی‌کنند، چه موقع و چطور باید مجازات شوند.

دیوید هیوم، فیلسوف اسکاتلندی (۱۷۷۶-۱۷۱۱)، می‌گفت خوب و بد را می‌توان از لذت و درد استنتاج کرد. عمل مردم از نظر اخلاقی

خوب یا بد نیست. چگونگی برداشت است که عملی را خوب یا بد می‌کند. بنابراین اگر کسی قتل انجام دهد، خود عمل اهمیتی ندارد، جامعه است که به این عمل به عنوان یک عمل شرورانه نگاه می‌کند. فریدریش نیچه، فیلسوف اگزیستانسیالیست آلمانی (۱۸۴۴-۱۹۰۰) که معتقد بود ایده اخلاقیات اختراع «گله» (جامعه، جماعت، خانواده و کلیسا) است، می‌گفت مردم باید ایده خوب و بد را به عنوان مسائل قراردادی دور بیندازند، و در عوض نظام‌های ارزشی فردی خود را بنا کنند.

برخی از فلاسفه، از جمله ژان ژاک روسو، از فیلسوفان عصر روشنگری فرانسه (۱۷۷۸-۱۷۱۲) بر این باور بودند که انسان‌ها ذاتاً خوب هستند، اما در جریان انطباق دادن خواست‌های طبیعی‌شان با چارچوب‌های تعیین‌شده توسط قوانین اجتماعی، فاسد می‌شوند. این سرکوب‌هاست که نهایتاً منجر به رفتارهای خوب یا بد می‌شود.

آیا برای کسانی که از قوانین تبعیت می‌کنند، یک پاداش نهایی، و برای کسانی که به مطالبات جامعه بی‌توجه‌اند مجازاتی وجود دارد؟ در سنت یهودی-مسیحی، بهشت در انتظار خوبان و جهنم در انتظار افراد شرور و بدنهاد است. در مذهب و فلسفه هند، ایده کارما می‌گوید هر عمل انسان - خوب یا بد - مشخص می‌کند که در آینده برای آنها چه اتفاق‌هایی خواهد افتاد. بنا به این ایده اگر کسی به یک پیرزن در عبور از خیابان کمک کند، اتفاق‌های خوشی در انتظار آن شخص خواهد بود، یا در این دنیا یا در زندگی بعدی (تناسخ از

اعتقادات پیروان کارماست). اگر از دوستی پول بدزدید، در زندگی بعدی روح‌تان در بدن یک سوسک سرگین غلتان حلول می‌کند.

ایده‌های خوب و بد شامل نظام‌های سیاسی حاکم بر مردم نیز می‌شود. فیلسوفانی چون نیکولو ماکیاولی (۱۵۲۷-۱۴۶۹) بر این باور بودند که مردم ذاتاً ضعیف هستند، و بنابراین به رهبرانی قوی، و حتی مستبد نیاز است تا براساس ترس و ارعاب بر آنها حکومت کنند. (واژه «ماکیاولیسم» به رفتارهای جسورانه یا مستبدانه اشاره دارد). مخالف این ایده‌ها، آموزه‌های کنفوسیوس، فیلسوف چینی، است (۴۷۹-۵۵۱ پیش از میلاد) که معتقد بود کسانی که در قدرتند باید با اتباع خود با مهربانی رفتار کنند تا مورد احترام واقع شوند.

این فیلسوفان و بسیاری دیگر از متفکران بزرگ که زندگی و افکارشان در صفحات آینده به تفصیل مورد بحث قرار می‌گیرد، به شکل‌گیری و تعمیق هستی‌انسان کمک کرده‌اند. با این حال فلسفه یک علم همیشه در حال تحول است. درست زمانی که پاسخی برای برخی سؤال‌ها پیدا می‌شود، سؤال‌های تازه‌ای به وجود می‌آید. بی‌تردید در سال‌های آینده، با مطرح شدن سؤال‌های تازه برای مردم در مورد معماهای بزرگ جهان و هستی انسان، به فهرست فیلسوفان تأثیرگذار افزوده خواهد شد.

فیثاغورث *Pythagoras*

(زادروز: ۵۸۰ پیش از میلاد، ساموس، ایونی، یونان - مرگ ۵۰۰ پیش از میلاد، متاپونتوم، لوکانیا (ایتالیای کنونی))

فیثاغورث، فیلسوف و ریاضی‌دان یونانی در ساموس (Samos) که بخشی از یونان کنونی است متولد شد و در سال ۵۳۲ پیش از میلاد به جنوب ایتالیا مهاجرت کرد. ظاهراً علت مهاجرت او فرار از خودکامگی‌های حاکم ساموس بوده است. پس از استقرار در جنوب ایتالیا، فیثاغورث تصمیم گرفت در کروتون (Croton) یک آکادمی اخلاق و سیاست دایر کند. در این آکادمی، مکتب برادری فیثاغورثی را بنا نهاد، که گرچه ماهیتاً مذهبی بود، ولی اصولی را تدوین کرد که بر فلاسفه یونانی، از جمله افلاطون و ارسطو تأثیر گذاشت. افزون بر این، مکتب برادری به پیشبرد ریاضیات و فلسفه خردگرایانه غرب کمک کرد. پیروان فیثاغورث در زندگی ساختار خاصی را دنبال می‌کردند. آنها اعتقاد داشتند که روح انسان پس از مرگ در بدن انسانی دیگر یا یک حیوان حلول می‌کند.



فیثاغورث با استفاده از یک چوب قضیه فیثاغورث را روی خاک توضیح می‌دهد.
فتو دات کام. عکس ژوپیترو.

جدا کردن آموزه‌های فیثاغورث از آموزه‌های پیروان او دشوار است. هیچ‌یک از نوشته‌های او باقی نمانده، و شاگردان او، بدون استثنا آموزه‌های خود را با استناد به فیثاغورث مطرح می‌کردند. به هر روی، عموماً نظریه اهمیت کارکردی اعداد در دنیای عینی و موسیقی را به فیثاغورث نسبت می‌دهند. دیگر اکتشاف‌هایی که غالباً به او نسبت داده می‌شود (نظیر قضیه فیثاغورث و نظریه مثلث قائم‌الزاویه) احتمالاً بعدها توسط مکتب فیثاغورثی توسعه یافت. محتمل‌تر آن است که بخش عمده سنت فکری‌ای که توسط خود فیثاغورث پایه‌ریزی شد، عمدتاً به اندیشه عرفانی تعلق داشت تا به تحقیق علمی.

کنفوسیوس Confucius

(زادروز: ۵۵۱ پیش از میلاد، کوفو، لو، شاندونگ کنونی، چین - مرگ: ۴۷۹ پیش از میلاد، لو)

کنفوسیوس شناخته‌شده‌ترین معلم، فیلسوف و نظریه‌پرداز سیاسی چین بود. اندیشه‌های او تأثیر فوق‌العاده‌ای بر چین و دیگر تمدن‌های شرق آسیا داشت. زندگی کنفوسیوس، در عین اهمیت بسیار زیاد شخصیت او، معمولی و خالی از حادثه، یا به گفته چینی‌ها «ساده و واقعی» بود.

اطلاعات مربوط به زندگی کنفوسیوس بسیار اندک است، اما با همین اطلاعات اندک می‌توان چارچوب زمانی و تاریخی زندگیش را مشخص کرد. کنفوسیوس در بیست و دومین سال حکمرانی شیانگ، دوک لو (سال ۵۵۱ پیش از میلاد) به دنیا آمد. این ادعای سنتی که کنفوسیوس در بیست و هفتمین روز هشتمین ماه قمری به دنیا آمده، از نظر تاریخ‌نگاران سؤال‌برانگیز است، اما در شرق آسیا ۲۸ سپتامبر هنوز به عنوان زادروز کنفوسیوس گرامی داشته می‌شود. در تایوان این روز به عنوان «روز معلم» تعطیل رسمی است. نام خانوادگی کنفوسیوس کونگ و نام اولش چپو بود، اما در تمامی تاریخ

چین، او را کونگ زی یا کونگ فوزی (استاد کونگ) نامیده‌اند. صفت «کنفوسین» که از لغت لاتینی شده کنفسیوس ریشه گرفته، در زبان چینی یک کلمه معنادار نیست، همین‌طور کلمه کنفسیوسیانیسم که در اروپای قرن ۱۸ باب شد.

نیاکان کنفسیوس احتمالاً از اشرافیتی بودند که در زمان تولد او ثروت خود را از دست داده و جزو عامه مردم محسوب می‌شدند. پدرش هنگامی که او تنها ۳ سال داشت درگذشته بود. ابتدا توسط مادرش آموزش دید و در سنین نوجوانی توانست خود را به عنوان یک یادگیرنده متمایز و خستگی‌ناپذیر تثبیت کند.

کنفسیوس پیش از ازدواج با زنی هم طبقه خود، در سن ۱۹ سالگی، در پست‌های جزئی دولتی چون اداره اصطبل، حسابداری و انبارداری غله خدمت کرده بود. روشن نیست که معلمان کنفسیوس چه کسانی بودند، اما او آگاهانه تلاش می‌کرد تا بهترین استادان را برای آموزش خود در همه زمینه‌ها، از جمله آیین‌های دینی و موسیقی، پیدا کند. تسلط او بر ۶ هنر، آیین‌های دینی، موسیقی، تیراندازی، ارابه‌رانی، خوش‌نویسی و ریاضی، و آشنایی او با سنت‌های کلاسیک، نظیر شعر و تاریخ، به او امکان داد تا در دهه سوم زندگی، وارد حرفه معلمی شود و آینده درخشانی برای خود رقم بزند.

در اواخر سال‌های ۴۰ و اوایل سال‌های ۵۰ زندگی‌اش، ابتدا به عنوان دادرس، سپس در مقام معاون وزیر خدمات عمومی و نهایتاً به عنوان وزیر دادگستری در دستگاه ایالتی لو خدمت کرد. این احتمال وجود دارد که یکبار پادشاه لو را در یک مأموریت دیپلماتیک همراهی کرده باشد. اما دوران خدمت سیاسی کنفسیوس کوتاه بود. در ۵۶ سالگی، زمانی که تشخیص داد مافوق‌های او علاقه‌ای به رویه‌های سیاسی او ندارند، در تلاش برای یافتن

دولت فتودال دیگری که علاقه‌مند به استفاده از تجارب او باشند، لو را ترک کرد.

به رغم سرخوردگی‌های سیاسی، در دوران تبعید خودخواسته‌اش که تقریباً ۱۲ سال طول کشید، با جمع فزاینده‌ای از طرفداران و شاگردانش احاطه شده بود. شهرت او به عنوان مردی صاحب فضیلت و رسالت در همه جا پخش شد. در واقع، کنفسیوس نماد وجدان قهرمانانه‌ای بود که با واقع‌بینی نسبت به امکان شکست خود آگاهی داشت، اما با نیروی برخاسته از شوق

نیکوکاری و عدالت، در حدی که می‌توانست تلاش می‌کرد. در ۶۷ سالگی به زادگاهش برگشت تا آموزش بدهد و با نوشتن و ویراستاری سنت‌های کلاسیک سرزمینش را غنی‌تر کند. کنفسیوس در سال ۴۷۹ پیش از میلاد، در سن ۷۳ سالگی درگذشت. بر اساس اسناد تاریخ‌نگاران ۷۲ تن از شاگردانش در ۶ هنر به رتبه استادی رسیدند، و شمار کسانی که ادعا می‌کردند مرید او بودند بالغ بر ۳۰۰۰ نفر بود.



پرتره کنفسیوس، فیلسوف چینی
آرشیو هولتون - عکس از گتی

منتخبات

داستان کنفسیوسیزم از کنفسیوس شروع نمی‌شود. همان‌طور که کنفسیوس، برخلاف بودا که بنیانگذار بوداییسم و عیسی مسیح که بنیانگذار مسیحیت بود، کنفسیوسیزم را پایه‌ریزی نکرد. در واقع کنفسیوس خود را انتقال‌دهنده‌ای تلقی می‌کرد که آگاهانه می‌کوشید با دمیدن روحی تازه در آنچه کهنه بود به چیزی نو برسد. او می‌خواست با ترغیب یک زندگی متکی بر مناسک و فرائض معنای گذشته را احیا کند. عشق کنفسیوس به گذشته ریشه در میل شدید او به درک این مسأله داشت که چرا شکل‌های خاصی از زندگی و نهادها، مثل حفظ حرمت نیاکان، آیین‌های مذهبی انسان‌محور، و مراسم سوگواری قرن‌ها باقی ماندند و حفظ شدند. سفر او به گذشته برای یافتن ریشه‌هایی بود که تصور می‌کرد در عمق نیازهای بشری برای ارتباط داشتن و تعلق داشتن جاگرفته بودند. او به قدرت انباشته و متراکم فرهنگ باور داشت. این حقیقت که در زمان او شیوه‌های سنتی، سرزندگی خود را از دست داده بودند، از نظر او، بر ظرفیت آنها برای بازتولید شدن در آینده تأثیر چندانی نداشت. در حقیقت درک کنفسیوس از تاریخ آن چنان قوی بود که او خود را نگاهبانی می‌دانست که مسئولیت حفظ تداوم ارزش‌های فرهنگی و هنجارهای اجتماعی را بر عهده دارد، ارزش‌ها و هنجارهایی که در تمدن ایده‌آل دودمان ژو (در غرب کشور) به خوبی کار کرده بودند.

منتخبات کنفسیوس که مقدس‌ترین کتاب در سنت کنفسیوسی تلقی می‌شود، احتمالاً توسط نسل‌های بعدی شاگردان او جمع‌آوری شده است. گفته‌ها و نوشته‌هایی که عمدتاً به کنفسیوس نسبت داده می‌شود، از نظر شکل و محتوا، به همان صورتی که گفتمان‌های افلاطونی دربردارنده

آموزش‌های سقراط است، مبین روح کنفوسیوسیزم است.

هدف از جمع‌آوری این منتخبات که محور آن کنفوسیوس است، ظاهراً این نبوده که بحثی مطرح شود یا رویدادی به ثبت برسد، هدف دعوت خواننده به مشارکت در گفتگو با مرشد بوده است.

زندگی کنفوسیوس به عنوان یک شاگرد و یک معلم نمایانگر اعتقاد او به این مسأله است که یادگیری فرایند پایان‌ناپذیر خودآزمایی است. وقتی یکی از شاگردانش در توصیف او مشکل داشت، کنفوسیوس به کمکش رفت و گفت:

«چرا به سادگی چیزی با این مضمون نمی‌گویی: او مردیست که وقتی سخت درگیر یادگیری است فراموش می‌کند غذا بخورد، چنان غرق لذت است که نگرانی‌هایش را از یاد می‌برد و توجه ندارد که پیری دارد از راه می‌رسد؟»

کنفوسیوس عمیقاً نگران این مسأله بود که فرهنگی که آنقدر گرامی می‌دارد به نسل‌های بعدی منتقل نمی‌شود و یادگیری، امری که در ترویج آن می‌کوشید، دنبال نمی‌شود. با این حال، رسالتی که قویاً احساس می‌کرد هرگز در توانایی او در به خاطر داشتن سهمی که بر عهده او بود، خللی وارد نیاورد: یادگیری بی‌وقفه و یاد دادن خستگی‌ناپذیر.

جامعه‌ای که کنفوسیوس ایجاد کرده بود، متشکل از محققان و پژوهشگرانی از ایالت‌های مختلف، در سنین مختلف و از طبقات مختلف بود که مثل هم فکر می‌کردند. کسانی که به خاطر اشتراک در بینش جذب کنفوسیوس شده بودند و به درجات متفاوت برای تحقق رسالت او تلاش می‌کردند؛ اعمال یک نظم اخلاقی بر جهانی که در حال فروپاشی بود. کنفوسیوس شخصاً بیکاری، بی‌خانمانی، گرسنگی و گاه خطرات جانی را تجربه کرده بود. با این حال ایمان او به قابلیت بقای فرهنگی که می‌پرستید،

و تحقق‌پذیر بودن نگرشی که نسبت به آموزش داشت آن چنان قوی بود که پیروان او را هم متقاعد می‌کرد که جایشان در بهشت است.

کنفسیوس به عنوان یک معلم بشریت، هدف خود را در زمینه دغدغه‌های انسانی چنین بیان می‌کند: «ایجاد آرامش برای کهنسالان، جلب اعتماد دوستان، و گرامیداشت جوانان.» نگرش کنفسیوس در مورد شیوه رشد یک جامعه اخلاقی، با یک تفکر کلی‌گرایانه در مورد شرایط انسان شروع می‌شود. به جای تأکید بر نظریه‌پردازی‌های تجریدی نظیر شرایط انسان در حالت طبیعی، کنفسیوس به دنبال درک وضعیت واقعی یک زمان خاص و استفاده از آن به عنوان نقطه شروع بود. هدفش احیای اعتماد به دولت و گذار جامعه به یک جماعت اخلاقی شکوفا از طریق کاشتن بذر انسانیت در سیاست و جامعه بود. برای تحقق چنین هدفی، ایجاد جامعه‌ای از مدرسین (Junzi یا افراد نمونه) ضروری بود. اما این پژوهندگان نمونه به عنوان نگاهبانان اخلاقی جامعه، در پی ایجاد یک نظم بسیار متفاوت نبودند. رسالت آنها باز تعریف و احیای نهادهایی بود که توانسته بودند همبستگی اجتماعی را برای قرن‌ها حفظ کنند و یک زندگی هماهنگ و توأم با رفاه را برای مردم فراهم کنند. خانواده یک نمونه بدیهی چنان نهادهایی بود.

در انتخابات نقل‌شده که وقتی از کنفسیوس پرسیدند چرا در کارهای دولتی مشارکت نمی‌کند با تکرار جمله‌ای از کلاسیک‌های تاریخ باستان پاسخ داد: «یک انسان می‌تواند صرفاً با پسری خوب بودن برای والدینش و رفتاری دوستانه داشتن با برادرانش بر دولت تأثیر بگذارد!» این اصل اخلاقی، یعنی اهمیت رفتار در حیطه خصوصی در سیاست، متکی بر باور کنفسیوس به این مسأله است که پروراندن نفس ریشه نظم اجتماعی، و نظم اجتماعی شالوده ثبات سیاسی و صلح بادوام است.

این ادعا را که اخلاق در خانواده از نظر سیاسی تأثیرگذار است باید در متن برداشت کنفسیوس از سیاست به عنوان فرایند «بازپروری» و اصلاح بررسی کرد. حاکمان باید ابتدا منش خود را اصلاح کنند، به این معنی که آنها باید نمونه رهبری اخلاقی و آموزش باشند نه متکی بر نیروی قهریه. مسئولیت دولت تنها این نیست که امنیت و غذا فراهم کند، آموزش مردم نیز مسئولیت دولت است. قانون و مجازات حداقل نیاز برای ایجاد نظم است، هدف عالی‌تر همگونی اجتماعی تنها از طریق فضایی که در مناسک و آیین‌های مذهبی بیان شده قابل تحقق است. بنابراین، انجام فرایض مذهبی به معنای شرکت در عمل جمعی و پیشبرد درک متقابل است.

یکی از ارزش‌های بنیادین فلسفه کنفسیوسی، که تمامیت فرایض دینی را تضمین می‌کند، احترام به پدر و مادر و اطاعت از آنهاست. در واقع، از نظر کنفسیوس احترام به والدین و اطاعت از آنها اولین گام در جهت تعالی اخلاقی و نهایتاً دستیابی به فضیلت بزرگتر، یعنی انسانیت است. آموختن این که چگونه می‌توان خانواده را در فکر و قلب خود جای داد به معنای کسب توان گذر از خودمحوریت، و به زبان روانشناسی مدرن، به معنای گذر از من درونی به خود بیرونی و آشکار است. با این حال، حفظ حرمت والدین به معنای تسلیم بی‌قید و شرط در مقابل اقتدار آنها نیست. هدف از حفظ حرمت والدین، چنان که در یک ضرب‌المثل یونانی آمده، ایجاد شرایط برای رشد و شکوفایی والدین و فرزند است.

از نظر کنفسیوس احترام به والدین و اطاعت از آنها راهی اساسی است برای این که یاد بگیریم چگونه باشیم. به تعریف کنفسیوس، فرایند انسان شدن یعنی کسب توان «تربیت خود و بازگشت به مناسک». تمرکز دوگانه کنفسیوس بر تغییر خود (گفته می‌شود که کنفسیوس خود را از ۴ چیز رها

کرده بود: تأکید بر عقیده خود، جزم‌اندیشی، خودپرستی و لجاجت)، و نیز بر مشارکت اجتماعی به فرد امکان می‌دهد تا ضمن وفاداری به خود، نسبت به دیگران ملاحظه‌کار باشد. به راحتی می‌توان دریافت که چرا «قانون طلایی» کنفسیوس این است که «آنچه را بر خود روا نمی‌داری بر دیگران روا مدار.» میراث کنفسیوس، که یک بار اخلاقی بسیار قوی دارد، ستایش «ساده و واقعی» اوست از فراگرفتن چگونگی انسان بودن در راستای منافع جمعی.